

بررسی نظریه «استعاره: تشبیه کوتاه‌شده»

و نسبت آن با نظریه‌های جدید استعاره

(مطالعه موردی: سه نظریه از سکاکی، مکس بلک، و دیویدسون)

امیر صالح معصومی^۱، سید محمدرضا ابن‌الرسول^{۲*}، محمد خاقانی^۳، عادل رفیعی^۴

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۴. استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۱

چکیده

کهن‌ترین و مشهورترین دیدگاه درباره معنی استعاره، نظریه «تشبیه کوتاه‌شده» است. این نظریه استعاره را نمودی برآمده از فرایند کوتاه‌سازی تشبیه، و معنی آن را همسان با معنی تشبیه می‌داند. «تشبیه کوتاه‌شده» در هر دو سنت زبان‌شناسی عربی - اسلامی و زبان‌شناسی یونانی - رومی برای زمانی طولانی مورد پذیرش زبان‌شناسان بود تا آنکه با انتقادات و نظریه‌پردازی‌های جدیدی رویه‌رو شد. شیوه مواجهه این نقد و نظرها با «تشبیه کوتاه‌شده» یکسان نبود؛ چه، برخی از آن‌ها راهی یکسر جدا از آن پیش گرفتند و برخی دیگر آن را توسعه داده، در نگره خود به کار بردند. نسبت میان «تشبیه کوتاه‌شده» با نظریه‌های جدید موضوع مهمی می‌نماید و مطالعه آن می‌تواند تصویر روشن‌تری از ماهیت و روند شکل‌گیری نظریه‌های جدید نشان دهد. این مقاله کوشیده است تا با مطالعه تطبیقی «تشبیه کوتاه‌شده» در هر دو سنت زبان‌شناسی یادشده و با کاربست روش توصیفی - تحلیلی، کاستی‌های این نظریه را توضیح دهد و دو رویکرد متفاوت به آن را بررسی کند. چنین به نظر می‌رسد که «تشبیه کوتاه‌شده» نمی‌تواند تحلیل مناسبی برای معنی شگفت و باشکوه استعاره بیان کند؛ از این رو، یا باید آن را به سطح بالاتری پیش راند و یا باید آن را یکسره به کنار گذاشت و دیدگاه‌های دیگر را به جای آن برگزید.

کلیدواژه‌ها: استعاره؛ تشبیه کوتاه‌شده؛ سکاکی؛ مکس بلک؛ دونالد دیویدسون.

۱. مقدمه

درباره معنی استعاره نظریه‌های مختلفی در زبان‌شناسی عربی و زبان‌شناسی معاصر غربی ارائه شده است اما بی‌گمان کهن‌ترین و شناخته‌شده‌ترین رویکرد به تحلیل معناشناختی استعاره، دیدگاهی است که استعاره را به عنوان «تشبیه کوتاه‌شده» می‌شناساند.

بر پایه این دیدگاه، استعاره با حذف برخی ارکان تشبیه به دست می‌آید؛ برای نمونه، اگر مشبه و ادات تشبیه از «زید را دیدم که مانند شیر تیر می‌افکند» حذف شود، جمله استعاری «شیری دیدم که تیر می‌افکند^۱» به دست خواهد آمد.

«تشبیه کوتاه‌شده» از رویکردهای مشترک دو شاخه زبان‌شناسی یادشده به شمار می‌آید که برگرفته از خوانش ظاهری سخنان ارسطو در باب استعاره است. آنچه از گفته‌های ارسطو فهمیده می‌شود آن است که او تشبیه و استعاره را دو نمود زبانی یکسان می‌داند که تنها با یک تفاوت کوچک از هم جدا می‌شوند:

تشبیه نیز یک استعاره است ولی تفاوت اندکی میان آن‌ها وجود دارد. هنگامی که [هومر] در مورد آشیل می‌گوید که او «مانند شیر بر دشمن پرید»، این یک تشبیه است اما وقتی می‌گوید: «آن شیر پرید»، این یک استعاره است... تشبیه درست مانند استعاره به کار گرفته می‌شود؛ زیرا این دو به‌راستی یک‌چیزند، و جز در مورد تفاوت یادشده [فرقی ندارند] (ارسطو، فن خطابه، ۱۹۲۴، ۱۱: ۱۴۰۶b).

تفاوتی که وی از آن سخن می‌گوید، به حذف یا ذکر ادات تشبیه باز می‌گردد: «تشبیهات با حذف کلمات توضیحی، به شکل استعاره پدیدار می‌شوند» (همان، ۱۱: ۱۴۰۷a).

این سخنان تأثیر ژرفی در اندیشه زبان‌شناسان بر جای گذاشت؛ تا آنجا که با نگاهی گذرا به سخنان ایشان می‌توان به‌روشنی دریافت که دست‌کم بخش‌هایی از هر دو سنت زبان‌شناسی برای مدتی طولانی نگاهی صرفاً ساختاری به ماهیت استعاره داشته، تفاوت تشبیه و استعاره را به مسئله ذکر یا حذف ادات تشبیه فرو کاسته‌اند.

۱. «رأیت أسداً یرمی.»

به‌هرحال، تشبیه کوتاه‌شده پس از طرح نظریه‌های جدید، جایگاه یگانه و بی‌هماوردش را از دست داد اما توانست همچنان به عنوان دیدگاهی کاربردی و قدرتمند به نقش خود ادامه دهد؛ از این رو، بررسی این نظریه می‌تواند در جریان‌شناسی نظریه‌های استعاره سودمند باشد و تصویر دقیق‌تری را از روند شکل‌گیری آن‌ها ترسیم کند. افزون بر این، همه نظریه‌های جدید، به‌ویژه در شاخه فلسفه زبان، کار خود را با نقد بنیادهای تشبیه کوتاه‌شده آغاز می‌کنند؛ بدین‌روی، آشنایی با آن برای فهم درست‌تر این نظریه‌ها ضروری می‌نماید.

این جستار می‌کوشد با استفاده از شیوه توصیفی - تحلیلی به مطالعه تطبیقی این نظریه در زبان‌شناسی عربی و زبان‌شناسی معاصر غربی پردازد و به دو پرسش زیر پاسخ گوید:

□ آیا نظریه «تشبیه کوتاه‌شده» چنان‌که به نظر می‌رسد، تنها توضیحی ساختاری از روند زایش استعاره از عبارتی تشبیهی است، یا می‌توان از آن در تحلیل معناشناختی استعاره نیز استفاده کرد؟

□ رابطه نظریه‌های جدید استعاره با نظریه «تشبیه کوتاه‌شده» چگونه است؟ آیا این نظریه‌ها در گسست کامل با آن قرار دارند یا به نوعی پیشبرد آن به شمار می‌آیند؟

در مقاله حاضر کوشیده شده تا چگونگی برخورد برخی از نظریه‌پردازان با «تشبیه کوتاه‌شده» بررسی شود. در این راستا، دامنه بحث را به سه تن از برجسته‌ترین آن‌ها محدود نموده‌ایم: سکاکی (نظریه موضوع‌له تأویلی)، مکس بلک (نظریه کنش متقابل) و دیویدسون (نظریه علی). بیشترین منابع مورد مراجعه نیز عبارت‌اند از: کتاب **مفتاح العلوم** سکاکی، و دو مقاله از مکس بلک یکی به نام «استعاره» (۱۹۵۵) و دیگری با نام «بیشتر درباره استعاره» (۱۹۷۷)، و مقاله‌ای از دونالد دیویدسون با نام «آنچه استعاره‌ها معنی می‌دهند» (۱۹۸۷).

تشبیه کوتاه‌شده در آثاری چون **فلسفه زبان** ویلیام لایکان که در بخش پایانی به موضوع معنی‌دهی استعاره پرداخته‌است، تا اندازه‌ای بررسی شده ولی تاکنون نه در زبان عربی و نه در فلسفه زبان، در چهارچوب مطالعه‌ای تطبیقی به بحث گذاشته نشده‌است.

در این نوشته، در دو بخش جداگانه به توضیح کوتاه این نظریه و اشکال‌ها و نقدهای وارد بر آن از نگاه زبان‌شناسی عربی و زبان‌شناسی معاصر پرداخته خواهد شد.

۲. «تشبیه کوتاه‌شده» در زبان‌شناسی عربی

استعاره در زبان‌شناسی عربی ارتباطی ناگسستنی با تشبیه دارد و بسامد بالای کلمات «تشبیه»، «مشبّه»، و «مشبّه‌به» در نوشته‌هایی که به بررسی استعاره اختصاص دارد، به‌خوبی نشان‌دهنده این ارتباط تنگاتنگ است. از نگاه برخی بلاغیان مسلمان، بنیان استعاره یکسره بر تشبیه نهاده شده و ماهیت آن برآمده از ماهیت تشبیه است؛ برای نمونه، جرجانی در *اسرار البلاغه* می‌گوید: «بدان که استعاره همیشه بر تشبیه تکیه دارد» (جرجانی، ۲۰۰۱: ۴۷).

پیوند تشبیه و استعاره به اندازه‌ای است که گاه گمان می‌رود برای ساخت یک استعاره تنها کافی است برخی از ارکان یک تشبیه حذف شود. این تصویر برخاسته از تحلیل‌هایی است که صراحتاً یا تلویحاً از استعاره به عنوان گونه کوتاه‌شده تشبیه سخن می‌گویند؛ برای نمونه، علاء‌الدین سمرقندی در *میزان الأصول* می‌گوید: «... اهل ادب برآنند که استعاره و مجاز، تشبیهی هستند که برای ایجاد مبالغه، بدون ادات تشبیه بیان می‌شوند» (سمرقندی، ۱۹۸۴، ۱: ۳۷۳). شاید آشکارترین سخن در این زمینه، گفته‌های ابن اثیر در *المثل السائر* باشد:

آنچه نزد من درست به نظر می‌رسد، آن است که مجاز به دو بخش تقسیم می‌شود: توسعه در کلام، و تشبیه. تشبیه خود دو گونه دارد: تشبیه تام و تشبیه محذوف. تشبیه تام آن است که مشبه و مشبه‌به هر دو در کلام ذکر شوند، و تشبیه محذوف، که استعاره نامیده می‌شود، آن است که [تنها] مشبه‌به در کلام بیاید. این اسم برای جداکردن تشبیه محذوف از تشبیه تام است و گرنه، می‌توان هر دو را تشبیه یا هر دو را استعاره بنامیم (ابن اثیر، ۱۴۲۰، ۱: ۳۴۳).

۲-۱. نقد «تشبیه کوتاه‌شده»

نظریه تشبیه کوتاه‌شده هرچند کارآمد به نظر می‌رسد و می‌تواند توضیح ساده‌ای از فرایند پیدایش استعاره به دست دهد، با اشکالات و نقدهایی نیز روبه‌رو شده است:

اگر چنان‌که ادعا می‌شود، ماهیت استعاره برگرفته از ماهیت تشبیه است، تشبیه نیز باید صورت گسترش‌یافته استعاره باشد؛ پس، همان‌گونه که می‌توان با حذف برخی از ارکان تشبیه، آن را به استعاره تبدیل کرد، باید بتوان با افزودن چند واژه و اظهار ارکان محذوف، استعاره را نیز به تشبیه

تبدیل کرد؛ این در حالی است که نمی‌توان هر تشبیهی را به شکل استعاره در آورد یا دست‌کم، این کار همیشه با سادگی همراه نیست. جرجانی در اسرار البلاغه در این باره می‌گوید:

... پس به من بگو چگونه از سخن شاعر: «تو همانند شبی هستی که مرا در بر گرفته‌است»... می‌توانی به استعاره برسی؟ آیا می‌توانی بگویی: «شبی را دیدم که مرا در بر گرفته بود» و [از شب، نعمان بن منذر را قصد کنی؟]... پس آشکار شد که هر تشبیهی که ادات تشبیه به صراحت در آن می‌آید، نمی‌تواند به شیوه استعاره نقل شود؛ بدین گونه که مشبه از آن حذف شده، به مشبه‌به بسنده شود (جرجانی، ۲۰۰۱: ۱۷۷ - ۱۷۹).

سخنان جرجانی شاهدی است بر اینکه رابطه استعاره با تشبیه، دست‌کم از نگاه برخی از بلاغیان، رابطه چندان مستقیمی به نظر نمی‌رسیده‌است و از دید ایشان، چنان نبوده که همه تشبیه‌ها را بتوان به استعاره تبدیل کرد.

از سوی دیگر، برخلاف انتظاری که از نظریه تشبیه کوتاه‌شده می‌رود، برگردان استعاره‌ها به شکل تشبیه‌های کامل نیز همیشه با سادگی همراه نیست و چنانچه استعاره‌ها پیچیده شوند، نمی‌توان آن‌ها را به سادگی به صورت تشبیه بازنویسی کرد. جرجانی در **دلایل الاعجاز** این مشکل را به تفصیل توضیح داده‌است:

بدان که شأن استعاره چنان است که هرچه قصد تشبیه خود را بیشتر بپوشانی، نیکویی آن را افزون‌تر ساخته‌ای؛ تا جایی که شگفت‌انگیزترین حالت استعاره وقتی می‌شود که کلام به گونه‌ای ساخته شده باشد که اگر بخواهی آن را با تشبیه آشکار کنی، به چیزی رسی که نفس آن را نمی‌شناسد و گوش آن را به دور می‌افکند. مثال آن، گفته ابن معتر است: «شاخه‌های کف دستش برای کسانی که نیکویی می‌چینند، عذاب رویاند». آیا نمی‌بینی که اگر خویشتن را واداری تا تشبیه [نهفته در پس] این گفته را آشکار سازد، نیازمند آن می‌شوی که بگویی: «انگشتان دستش که شبیه شاخه درخت است، برای جویندگان نیکویی، چیزی شبیه عذاب از نوک حنابسته‌شده‌شان می‌رویاند» و این چیزی است که پوچی و بی‌مایگی آن پنهان نیست (جرجانی، ۱۹۹۲: ۴۵۰-۴۵۱).

اگر مشبه‌به در استعاره آخرین بازمانده ارکان چهارگانه تشبیه باشد، نباید میان معنی آن در استعاره و تشبیه تفاوتی دیده شود اما چنان‌که روشن است، واژه «شیر» در «زید مانند شیر

است» در معنی موضوع‌له (حیوان درنده) به کار رفته ولی در جمله «شیری دیدم» در غیر معنی موضوع‌له (انسان شجاع) استفاده شده است. اکنون، چنانچه خاستگاه استعاره، تشبیه دانسته شود، چگونه باید این تفاوت معنایی را توجیه کرد؟ اگر مشبّه‌به (شیر) در استعاره، همان مشبّه‌به در تشبیه باشد، چرا باید پس از حذف برخی از ارکان تشبیه دچار دگرگونی معنایی شود؟ ظاهراً دیگر نباید «شیر» را در جمله دوم «مشبّه‌به» خواند؛ زیرا معنایی دیگر یافته است. در واقع، «شیر» آنگاه شایسته عنوان «مشبّه‌به» است که مانند جمله نخست، چیزی بدان تشبیه شده باشد؛ اما در جمله دوم چه چیزی به آن تشبیه شده است؟ از این روست که در نگارش‌های متقدم بلاغیان، از «مشبّه‌به» به «مستعار» یا «مستعارمنه» یاد می‌کنند (نگر: سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۷۰). این اصطلاح جدید خود نشانه تغییر است که در نهاد مشبّه‌به پدید آمده است. رمانی در النکت به این تفاوت معنایی اشاره کرده است:

تفاوت میان استعاره و تشبیه آن است که آنچه با ادات تشبیه در کلام دیده می‌شود، در اصل خود باقی مانده، در هنگام کاربرد، از آن اصل دگرگون نمی‌شود. اما استعاره چنین نیست؛ زیرا پدید آمدن استعاره بر پایه چیزی است که عبارت [= لفظ] در اصل زبان بر آن وضع نشده (رمانی، ۱۹۷۶: ۸۵-۸۶).

به نظر می‌رسد یکی از دلایل ارائه نظریه‌های جدید از سوی بلاغیانی چون جرجانی و سکاکی، وجود چنین اشکال‌هایی در دیدگاه تشبیه کوتاه‌شده بوده است؛ باین حال، چنان‌که خواهد آمد، سکاکی این رویکرد را به‌طور کلی کنار نمی‌گذارد بلکه آن را در چهارچوب نظریه خود به کار می‌گیرد.

۲-۲. نظریه موضوع‌له تأویلی و ارتباط آن با «تشبیه کوتاه‌شده»

پس از «تشبیه کوتاه‌شده» نظریه‌های دیگری درباره معنی استعاره ارائه شد. یکی از مشهورترین آن‌ها، نظریه سکاکی «استعاره: کار بست لفظ در موضوع‌له تأویلی» است. وی در ساخت این نظریه از دو ایده «استعاره: کار بست لفظ در غیر موضوع‌له» و «استعاره: تشبیه کوتاه‌شده» استفاده کرده است.

از دید وی، تشبیه از نظر ذکر یا حذف ارکان چهارگانه مراتب مختلفی دارد که هر یک از آن‌ها در توان تأثیرگذاری با یکدیگر تفاوت دارند. از دید وی، هرگاه رکنی از ارکان تشبیه حذف شود، توان نیز بیشتر می‌شود و این حذف سرانجام به پیدایش استعاره می‌انجامد. او تشبیه را به هشت مرتبه

تقسیم می‌کند: ۱) ذکر ارکان چهارگانه تشبیه؛ ۲) حذف صوری مشبه فقط؛ ۳) حذف ادات تشبیه؛ ۴) حذف صوری مشبه و حذف ادات تشبیه؛ ۵) حذف وجه شبه؛ ۶) حذف صوری مشبه و حذف وجه شبه؛ ۷) حذف ادات تشبیه و وجه شبه؛ ۸) ذکر مشبه به فقط (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۵۵).

برخی از این مرتبه‌ها مانند هم هستند زیرا حذف صوری مشبه از کلام، با ذکر آن تفاوتی ندارد؛ بنابراین، می‌توان با نادیده گرفتن موارد مشابه، به سه مرتبه اصلی زیر دست یافت:

۱. زید در شجاعت مانند شیر است. او را دیدم که تیر می‌افکند (ذکر ارکان چهارگانه)؛
۲. زید در شجاعت، شیر است. او را دیدم که تیر می‌افکند (حذف ادات تشبیه)؛
۳. زید شیر است. او را دیدم که تیر می‌افکند (حذف وجه شبه).

حال، چنانچه مشبه نیز یکسره کنار گذاشته شود، استعاره‌ای به دست خواهد آمد:

۴. شیری دیدم که تیر می‌افکند (حذف مشبه).

اما سکاکی در کنار این روند لفظی، تحلیلی معناشناختی نیز از استعاره به دست می‌دهد. از نگاه او، پدیدآورنده استعاره ادعا کرده که لفظ «شیر» افزون بر «حیوان درنده» (موضوع‌له تحقیقی)، برای «انسان شجاع» (موضوع‌له تأویلی) نیز وضع شده است؛ از این رو، این واژه در «شیری دیدم» در معنی موضوع‌له به کار رفته است. وی در تعریف «حقیقت» چنین می‌گوید:

حقیقت کلمه‌ای است که بدون تأویل در وضع، در معنایی که برایش وضع شده، به کار رفته است... و من قید «بدون تأویل در وضع» را تنها برای دوری جستن از استعاره ذکر کردم؛ زیرا در استعاره بنا بر نظر صحیح‌تر، چنین در نظر گرفته می‌شود که کلمه در آنچه برایش وضع شده به کار رفته است (همان: ۳۵۸).

به گفته وی، سبب چنین تأویلی آن بوده که پدیدآورنده استعاره پیش‌تر ادعا کرده است «زید» به دلیل شجاعت فراوانش، در شمار یکی از افراد جنس «شیر» درآمده و یکی از آن‌ها شده است؛ از این رو، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شیر که همان نام او است، بر زید اطلاق شده است. وی در تعریف استعاره می‌گوید:

استعاره آن است که یکی از دو طرف تشبیه را ذکر کنی و از آن، طرف دیگر را اراده کنی؛ درحالی‌که ادعا داری مشبه در جنس مشبه به داخل شده است؛ درحالی‌که با اثبات ویژگی مشبه به برای مشبه، این ادعا را می‌فهمانی (همان: ۳۶۹).

دیده می‌شود که سکاکی نخست استعاره را برآیندی از حذف و اختصار تشبیه دانسته و سپس آن را با نظریه «وضع تأویلی» خود درآمیخته است. اما چگونه حذف برخی از ارکان تشبیه به تولید استعاره‌ای این چنین می‌انجامد؟ به نظر می‌رسد که حذف ارکان تشبیه در نگاه سکاکی بیش از آنکه در ساختار لفظی جمله تغییر ایجاد کند، در معنی آن تأثیر می‌گذارد.

به باور سکاکی، حذف وجه شبه از جمله‌ای چون «زید در شجاعت مانند شیر است» سبب ایجاد مفهوم «عمومیت وجه شبه» می‌شود (همان: ۳۵۵)؛ زیرا این معنی را می‌رساند که «زید» و «شیر» نه تنها در صفت «شجاعت»، که در همه چیز با هم شباهت دارند؛ پس اگر نیاز باشد که تصویری از «زید» در ذهن ترسیم شود، باید افزون بر شجاعت و بی‌باکی، میان او و شیر در صفاتی دیگر نیز همخوانی پدید آید.

عمومیت به دست آمده از حذف وجه شبه برآمده از قاعده‌ای در بلاغت عربی است که یکی از اغراض حذف متعلقات کلام را ایجاد معنی «تعمیم» معرفی می‌کند؛ برای مثال، حذف مفعول فعل «فرامی‌خواند» در آیه «و خداوند به سرای سلامت فرامی‌خواند»^۱ (یونس، ۱۰: ۲۵)، این معنی را به دست می‌دهد که خداوند «همه را» به سرای سلامت فرامی‌خواند، نه فرد یا افراد خاصی را (نگر: سکاکی، ۱۹۸۷: ۲۲۸).

حذف ادات تشبیه نیز سبب می‌شود تا ظاهر جمله تشبیهی به صورت قضیه‌ای حملیه درآید. به دو جمله زیر توجه کنید:

(۱) زید انسان است. (۲) زید شیر است.

در جمله نخست، واژه «انسان» به طور حقیقی بر «زید» حمل شده و میان آن‌ها رابطه «این‌همانی» برقرار گردیده است؛ اما چنین چیزی را نمی‌توان درباره جمله دوم نیز گفت؛ زیرا آشکار است که «زید» حقیقتاً «شیر» نیست و عقل رابطه «این‌همانی» میان آن‌ها را نمی‌پذیرد (همان: ۳۵۴)؛ باین حال، ظاهر هر دو جمله یکی است و همین سبب می‌شود که جمله «زید شیر است» همچون جمله «زید انسان است»، تصویری از همانندی میان «شیر» و «زید» برای شنونده پدید آورد؛ گویی چنین ادعا شده که میان این دو نه تشبیه، که همانندی برقرار است و «زید» دیگر نه یک انسان، که «شیر» است و مقصود از «شیر» هم نه حیوانی درنده، که انسانی شجاع به نام «زید» است.

۱. وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ. (یونس، ۱۰: ۲۵)

این روند با آنچه سکاکی از آن به تبدیل «تشبیه» به «تشابه» تعبیر کرده، هماهنگ است: در جملات تشبیهی، وجه شبه غالباً در مشبّه‌به قوی‌تر از مشبه است؛ مثلاً «شجاعت» در جمله «زید شیر است»، در «شیر» بیشتر از «زید» است. اما گاه، وجه شبه در دو طرف تشبیه به یک اندازه دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان جای مشبه و مشبّه‌به را با هم عوض کرد و گفت: «زید شیر است» و «شیر زید است». به گفته سکاکی، در این وضعیت می‌توان به جای اصطلاح «تشبیه» از اصطلاح «تشابه» استفاده کرد: «هنگامی که مشبه و مشبّه‌به در وجه شبه مساوی هم شوند، بهتر آن است که «تشبیه» به «تشابه» وا نهاده شود تا هر یک از دو طرف بتوانند مشبه و مشبّه‌به قرار گیرند...» (همان: ۳۴۶).

تا اینجا دیده شد که حذف وجه شبه و ادات تشبیه چگونه زمینه را آماده می‌کند تا از «تشبیه دو چیز به هم»، «هماندی دو چیز با هم» به دست آید. اکنون باید به بررسی نقش حذف مشبه پرداخته شود:

حذف مشبه از جمله «زید شیر است» و قرار دادن مشبّه‌به در جای آن، می‌تواند پیشرفت بزرگی در رابطه تشبیهی / همانندی میان «زید» و «شیر» به وجود آورد. جانیشینی «شیر» از «زید» در جمله «شیری دیدم» این معنی را می‌رساند که «زید» به مرتبه‌ای از همانندی با «شیر» رسیده که ذکر «شیر» به معنی ذکر «زید» است؛ بنابراین، تفاوتی میان «زید را دیدم» و «شیری دیدم» نیست؛ زیرا پیش‌تر اثبات شد که «زید، شیر است».

حذف یکسره مشبه و روی‌گرداندن از آن، چیزی است که گاه به «تناسی تشبیه» تعبیر می‌شود (قزوینی، ۱۹۹۸: ۲۶۸). مقصود از این اصطلاح آن است که پدیدآورنده استعاره با حذف مشبه و جانشین ساختن مشبّه‌به، گویی رابطه تشبیهی میان آن دو را به فراموشی سپرده و ادعا کرده‌است که واقعاً شیری تیر می‌افکنده‌است، نه اینکه انسانی شجاع مانند شیر تیر افکنده باشد. به گفته سکاکی، تناسی تشبیه یکی از شروط زیبایی و تأثیرگذاری استعاره است و یک استعاره موفق باید بتواند خود را از بند خاستگاه تشبیهی‌اش رها کند:

«برای نیکو شدن استعاره شروطی وجود دارد که اگر آن‌ها را داشته باشد، نیکو می‌شود وگرنه، از نیکویی تهی گشته، چه بسا که به زشتی نیز گرفتار آید... یکی از آن شروط این است که به استعاره در سخت از جهت لفظ بوی تشبیه نرسانی» (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۸۸).

به طور خلاصه باید گفت که استعاره از نگاه سکاکی محصول فرایندی است که از «تشبیه» دو چیز به هم آغاز شده، با حذف برخی از ارکان آن، به مرحله «تشابه» و سپس «تناسی تشبیه» و «ادعای همانندی» می‌رسد. در این روند، از «تشبیه» جمله جدیدی بیرون کشیده شده که از نظر معنایی بسیار پیچیده‌تر از تشبیه است: استعاره.

۳. «تشبیه کوتاه‌شده» در زبان‌شناسی معاصر

یکی از رویکردهای مهم به مسئله معنی‌دهی استعاره، دیدگاه «مقایسه» است. در این دیدگاه، معنی استعاره با معنی تحت‌اللفظی تشبیهی که از همان واژه‌های استعاره تشکیل شده، مقایسه می‌شود. بر اساس این رویکرد، «همه استعاره‌ها تشبیه‌های تحت‌اللفظی هستند» (سرل، ۱۹۹۳: ۹۵). در این دیدگاه، جمله استعاری «آشیل شیر است»^۱ در اصل با تغییراتی که در ساختار لفظی جمله «آشیل مانند شیر است» ایجاد شده، به دست آمده است؛ از این رو، معنی استعاری این جمله با معنی تحت‌اللفظی جمله دیگر یکسان یا مشابه در نظر آورده می‌شود. به بیان صریح‌تر، کاربرد استعاری واژه «شیر» در این جمله با کاربرد تحت‌اللفظی آن در جمله دیگر به یک معنی گرفته می‌شود.

دیدگاه مقایسه بنیاد نظریه تشبیه کوتاه‌شده را تشکیل می‌دهد. در نگاه پیروان این نظریه، تشبیه و استعاره در یک سطح معنایی قرار می‌گیرند و بود یا نبود ادات «مانند» تفاوت چندانی در فهم ما از آن‌ها ایجاد نمی‌کند. چنان‌که سرل می‌گوید، در این نظریه «همه استعاره‌ها تشبیه‌های تحت‌اللفظی هستند... و ما استعاره را به صورت نسخه کوتاه‌شده تشبیه می‌فهمیم» (سرل، ۱۹۹۳: ۹۵). بر پایه چنین فرایندی، معنی استعاره همانند معنی تحت‌اللفظی تشبیه، و توان شناختی آن نیز همانند توان شناختی تشبیه دانسته می‌شود (آئودی، ۱۹۹۹: ۵۶۲)؛ پس قرار است از جمله «آشیل شیر است» همان چیزی فهمیده شود که از «آشیل مانند شیر است».

۱. در ادبیات غربی، نمونه‌هایی چون «آشیل شیر است»، «ژولیت خورشید است»، و «انسان گریگ است» استعاره دانسته می‌شوند، نه تشبیه. در میان بلاغیان مسلمان نیز این مسئله بحث دامنه‌داری را برانگیخته است (نگر: فاضلی، ۱۳۸۸: ۲۰۹). برخی از بلاغیان چون بهاء‌الدین سبکی معتقدند عباراتی چون «زید شیر است» (زید، اسد) به استعاره نزدیک‌تر هستند، تا به تشبیه بلیغ (نگر: سبکی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۲۳).

این نظریه نگرشی کاملاً صوری به استعاره و تشبیه دارد و همه تفاوت میان آن‌ها را تنها در یک مسئله لفظی (حذف یا ذکر ادات) خلاصه می‌کند. به گفته بلک، تنها تفاوت تشبیه با استعاره در آن است که در یکی، مشابهت میان دو چیز بیان می‌شود و در دیگری نه (بلک، ۱۹۵۵: ۲۸۳). سخنان نلسون گودمن در کتاب *زبان هنر* از نوشته‌هایی است که بی‌پرده به این دیدگاه اشاره می‌کند:

آیا اینکه بگوییم: «این تصویر، غمگین است» شکل کوتاه‌شده این است که بگوییم: «تصویر همانند انسانی غمگین است؟» استعاره غالباً به عنوان تشبیهی کوتاه‌شده تفسیر می‌شود... در واقع، آنچه تشبیه می‌گوید این است که «انسان» و «تصویر» در «غمگین بودن» مثل هم هستند [اما] یکی به صورت تحت‌اللفظی و دیگری به صورت استعاری... تفاوت میان تشبیه و استعاره ناچیز/ بی‌اهمیت است. شیوه گفتار خواه «هست مانند» باشد یا «هست»، ریخت [جمله] با گزینش وجه مشترک معینی، «تصویر» را به «انسان» تشبیه می‌کند (گودمن، ۱۹۶۸: ۷۷).

۱-۳. نقد «تشبیه کوتاه‌شده»

نظریه تشبیه کوتاه‌شده با انتقادهای متعددی از سوی زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان روبه‌رو شده است. در اینجا به ذکر چند اعتراض مهم بسنده می‌شود:

۱. این نظریه برآمده از خوانشی شتاب‌زده از گفته‌های ارسطو است که توانسته دست‌کم دو تصور نادرست از استعاره پدید آورد: الف) استعاره تشبیهی کوتاه‌شده است و می‌توان با افزودن واژه‌ای دوباره آن را به تشبیهی کامل تبدیل کرد؛ ب) معنی استعاره با معنی تشبیه یکی است و استعاره‌ها به صورت تشبیه کوتاه‌شده فهمیده می‌شوند.

با وجود پیوند تنگاتنگ استعاره و تشبیه، ارتباط آن‌ها از دید ارسطو ارتباطی دوسویه نیست چراکه او استعاره را تشبیه کوتاه‌شده ندانسته بلکه برعکس، تشبیه را نوعی استعاره دیده است (تُوخاتکو، ۲۰۱۴، ۲: ۴۱۵). در واقع، ارسطو هیچ‌گاه از تبدیل استعاره به تشبیه سخن نگفته بلکه صرفاً به مسئله تبدیل تشبیه به استعاره پرداخته است: «تشبیهات با حذف کلمات توضیحی، به شکل استعاره پدیدار می‌شوند» (ارسطو، فن خطابه، ۱۹۲۴، ۱۱: ۱۴۰۷a)؛ بنابراین، چنانچه فرضاً خواسته شود که بر اساس دیدگاه وی میان تشبیه و استعاره ارتباطی برقرار شود، باید ارتباطی یک‌سویه (آن هم از تشبیه به سوی استعاره) طرح‌ریزی شود.

افزون بر این، تشبیه و استعاره معنای کاملاً یکسان و برابری ندارند. به این گفته ارسطو دقت کنید:

تشبیه، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، یک استعاره است که فقط در روش ارائه/ بیان با استعاره تفاوت دارد و تنها به دلیل اینکه طولانی‌تر است، جذابیت کمتری [نسبت به استعاره] دارد. افزون بر این، تشبیه به صورت مطلق نمی‌گوید که «این، آن است»؛ از این رو، شنونده کمتر به ایاء [تشبیهی] علاقه‌مند می‌شود (همان، ج ۱۱: ۱۴۱۰a).

به گفته وی، در تشبیه هیچ نام‌گذاری‌ای انجام نمی‌گیرد و فقط چیزی به چیزی دیگر مانند می‌شود؛ از این رو، در جمله «آشیل مانند شیر است» نمی‌توان ادعا کرد که آشیل، همان شیر است. چنین ادعایی فقط در استعاره انجام می‌گیرد و گوینده با انتقال نام شیر به آشیل، به او هویتی تازه می‌بخشد.

۲. استعاره و تشبیه هر دو از عنصر مشترک «مشابهت» برخوردارند. به گفته ارسطو: «تشبیهات موفق نیز در معنی، استعاره هستند؛ زیرا آن‌ها همیشه مانند استعاره، درگیر دو چیز مشابه هستند» (همان، ۱۱: ۱۴۱۲b)؛ با این همه، باید دانست که هر یک از آن‌ها به گونه‌ای متفاوت تلاش می‌کند تا با استفاده از ساختار مخصوص به خود، چیزی را به ما بفهماند. باید توجه داشت که «برخورداری از عنصر مشترک» به هیچ وجه نباید به «برخورداری از ماهیت یکسان» تفسیر شود؛ پس، این که استعاره با نگاه به یک تشبیه بنا شده است، نباید آن را چیزی توصیف کند که تنها در ریخت با تشبیه تفاوت دارد.

برخلاف ادعای این نظریه که تنها تفاوت استعاره و تشبیه را به مسئله لفظی حذف یا ذکر ادات تشبیه فرو می‌کاهد، تفاوت ساختاری استعاره با تشبیه به استعاره معنایی متفاوت می‌بخشد. همان‌گونه که دیویدسون می‌گوید «اگر استعاره‌ها تشبیهاتی کوتاه‌شده باشند، صراحتاً چیزی را می‌گویند که تشبیهات می‌گویند زیرا کوتاه‌سازی، شکلی از مخفف‌سازی است، نه [صورتی از] بازگفت یا غیرمستقیم بودن» (دیویدسون، ۱۹۷۸: ۳۹).

۳. نظریه تشبیه کوتاه‌شده نه تنها مسئله معنی‌دهی استعاری را ساده نمی‌کند، که آن را پیچیده‌تر می‌سازد؛ زیرا آنچه در استعاره رخ می‌دهد، انتقال نام یک چیز به چیز دیگر است؛ مثلاً، در جمله «آشیل شیر است» نام مخصوص به حیوانی درنده، به انسانی با نام «آشیل» منتقل

شده است. در این جمله، واژه «شیر» دیگر ارجاع تحت‌اللفظی پیشین خود را ندارد، بلکه برای ارجاع به چیزی دیگر (آشیل) به کار می‌رود؛ پس می‌توان گفت که کارکرد استعاره «انتقال ارجاع واژه» است. اما در جمله «آشیل مانند شیر است» چنین انتقالی دیده نمی‌شود و واژه «شیر» همچنان در ارجاع عادی و تحت‌اللفظی خود استفاده شده است.

با این توضیح، روشن نیست چگونه یک واژه واحد (مثلاً شیر) در جمله استعاری «آشیل شیر است» ارجاع اصلی خود را از دست می‌دهد و در جمله‌ای تشبیهی «آشیل مانند شیر است» با ارجاع اصلی‌اش به کار گرفته می‌شود؛ ولی این تفاوت در ارجاع، سبب تفاوت در معنی دو جمله نمی‌شود. چنان‌که سرل می‌گوید: «دیدگاه مقایسه فقط ویژگی ارجاعی عبارت‌هایی را که استعاری استفاده شدند، در هم و بر هم می‌کند» (سرل، ۱۹۹۳: ۹۱).

۴. تشبیه کوتاه‌شده تصویری بیش‌از اندازه ساده از معنی استعاری به دست می‌دهد. توضیح استعاره به عنوان تشبیهی که واژه «مانند» از آن حذف شده، آن‌قدر پیچیده نیست که فیلسوفان زبان را درگیر خود کند و آن‌ها را به طرح نظریه‌های مختلف وادارد چراکه در دیدگاه مقایسه، معنی استعاری به‌روشنی هرچه تمام‌تر خود را به صورت معنی تحت‌اللفظی یک تشبیه در اختیار ما می‌گذارد. به گفته سرل: «از آنجاکه برای فهم تشبیه تحت‌اللفظی به هیچ دانش فرازبانی خاصی نیاز نیست، بیشترین شناختی که برای فهم استعاره لازم است، پیش‌تر برای شنونده و گوینده فراهم شده است» (همان: ۹۵).

این انتقاد، مهم‌ترین انتقاد فیلسوفان زبان به این نظریه است. مکس بلک پس از توضیح دیدگاه مقایسه و نظریه تشبیه کوتاه‌شده می‌گوید: «در این دیدگاه عبارت‌های استعاری، تأثیرگذاری و امتیازشان را از دست می‌دهند» (بلک، ۱۹۵۵: ۲۸۴). به گفته مارتینیش: «آنچه به عنوان شایستگی و مزیت ارائه می‌شود، در واقع بد ارائه‌کردن استعاره است... [این رویکرد] تلاش ذهنی و محاسباتی را که برای حل چگونگی عملکرد استعاره صرف می‌شود، در نظر نمی‌آورد» (مارتینیش، ۱۹۹۸: ۵۴۴۰-۵۴۴۱).

نظریه تشبیه کوتاه‌شده از این نگاه حتی با دیدگاه‌های ارسطو نیز همخوانی ندارد. او درباره جایگاه استعاره می‌گوید: «به وضوح، عظیم‌ترین چیز، مهارت یافتن در استعاره است. این چیزی است که نمی‌توان از دیگران آموخت و نیز نشانه‌ای از نبوغ است» (ارسطو، فن شعر، ۱۹۲۴، ۱۱).

۱۴۵۹a). با توجه به این سخن، آیا باید نبوغی را که ارسطو از آن سخن می‌گوید تا این اندازه دست‌یافتنی و مبتذل دانست؟! بر اساس این نظریه تنها کافی است کلمه «مانند» را از تشبیه حذف کرد تا استعاره‌ای به دست آید. آیا به‌راستی این چیزی است که نمی‌توان از دیگران آموخت؟! دیویدسون در این زمینه می‌گوید:

[این نظریه] معنی پنهان استعاره را خیلی بیش از اندازه آشکار و دست‌یافتنی می‌سازد...
استعاره‌ها غالباً خیلی دشوار تفسیر می‌شوند؛ از این رو، گفته می‌شود که بازگفت آن‌ها ناممکن است اما با این نظریه، تفسیر و بازگفت به طور معمول در دسترس بی‌تجربه‌ترین افراد قرار می‌گیرد (دیویدسون، ۱۹۷۸: ۳۹).

اساساً اگر استعاره‌ها تا این اندازه دست‌یافتنی هستند، چرا باید از آن‌ها استفاده کرد؟ شاید دلایلی چون خروج از ابتدال و نثرورگی یا بخشیدن حسن لذت حلّ یک معما به خواننده، به عنوان پاسخ به این اشکال پیشنهاد شود اما اگر این پاسخ‌ها پذیرفته شود، باید استعاره‌ها را سخنانی غیرضروری و تزینی دانست؛ زیرا به‌سادگی با تشبیه برابر دانسته می‌شوند.

۲-۳. نظریه کنش متقابل و نظریه علی و ارتباط آن‌ها با «تشبیه کوتاه‌شده»

با توجه به کاستی‌ها و اشکال‌هایی که در «تشبیه کوتاه‌شده» به چشم می‌خورد، زبان‌شناسان و فیلسوفان زبانی چون مکس بلک و دونالد دیویدسون با همه اختلافی که با یکدیگر دارند، از پذیرش آن سر باز زده، انتقادهای فراوانی بر آن وارد کرده‌اند و هر یک کوشیده‌اند تا طرح جدیدی برای معنی استعاری ارائه کنند. به گفته آئودی: «هرچند هیچ توافقی در مورد اینکه استعاره‌ها چیستند و چگونه عمل می‌کنند، به دست نیامده اما همگان پذیرفته‌اند که آن‌ها تشبیهات مختصرشده نیستند» (آئودی، ۱۹۹۹: ۵۶۲).

برای نمونه، مکس بلک با استفاده از دیدگاه «همکاری/ مشارکت» که پیش‌تر از سوی آیور آرمسترانگ ریچاردز در کتابی با نام *فلسفه بلاغت* مطرح شده بود، نظریه «کنش متقابل» را پیشنهاد می‌دهد. بر پایه سخنان ریچاردز، معنی استعاره نه از واژه استعاری، که از مشارکت آن واژه با دیگر واژه‌ها به دست می‌آید: «در ساده‌ترین بیان، وقتی استعاره‌ای به کار می‌بریم، دو فکر از چیزهای متفاوت داریم که با یکدیگر کار می‌کنند و توسط یک واژه یا عبارت واحد که معنی‌شان برآمده از کنش متقابل آن دو چیز است، حمایت می‌شوند» (ریچاردز، ۱۹۳۶: ۹۳).

بلک بر اساس این دیدگاه چنین پیشنهاد می‌کند که معنی استعاری از مشارکت آنچه او موضوع اصلی و موضوع فرعی می‌نامد، به دست می‌آید. برای نمونه، در جمله «آشیل شیر است» از کنش «آشیل» به عنوان یک انسان (موضوع اصلی) و «شیر» (موضوع اصلی) بر یکدیگر، تصویری از آشیل به دست می‌آید که مجموعه معینی از ویژگی‌های شیر همچون شجاعت، قدرت، شکوه و مانند این‌ها را بازتاب می‌دهد.

از نگاه بلک، موضوع اصلی در حکم پرده نمایش فیلم است و ویژگی‌های موضوع فرعی، تصاویری هستند که روی آن انداخته می‌شود. پدیدآورنده استعاره با افکندن تصویری از ویژگی‌های «شیر» بر «آشیل»، برخی از ویژگی‌های او را مورد تأکید قرار می‌دهد و برخی دیگر را نادیده می‌گیرد. به بیان دیگر، با حمل «شیر» بر «آشیل»، آن دسته از ویژگی‌های آشیل که با ویژگی‌های شیر همخوانی داشته باشد، برجسته و پررنگ می‌شود و بر دیگر ویژگی‌های او سرپوش گذاشته می‌شود. از سوی دیگر، کاربرد موضوع اصلی سبب می‌شود تا خواننده دوباره دست به گزینش بزند اما این بار، در ویژگی‌هایی که به موضوع فرعی تعلق دارند؛ یعنی، همان‌گونه که ویژگی‌های «شیر» خواننده را به گزینش برخی از ویژگی‌های انسان وامی‌دارد، کاربرد کلمه «آشیل» نیز او را برمی‌انگیزد تا از میان ویژگی‌های «شیر» دست به گزینش بزند و تنها آن‌هایی را انتخاب کند که با موضوع «آشیل» تناسب دارند.

در این نگاه، با افکندن تصویری از «آشیل» و «شیر» بر هم، سیمایی از ویژگی‌های مشترک و موازی آن‌ها به خواننده نشان داده می‌شود که نه کاملاً انسان و نه کاملاً شیر است، بلکه چیزهایی از هر دو در خود دارد؛ بنابراین، می‌توان گفت که مقصود گوینده از «آشیل شیر است»، انسانی است که نمودی شیرسان یافته‌است (بلک، ۱۹۵۵ و ۱۹۷۷).

دونالد دیویدسون نیز با در پیش گرفتن رویکردی کاربردگرایانه به معنی استعاره، نظریه «علی» را ارائه می‌کند. وی با انکار هرگونه معنی پنهان یا ویژه برای استعاره، آن را واژه یا عبارتی می‌داند که در معنی تحت‌اللفظی‌اش استفاده شده‌است: «استعاره چیزی فراتر از معنی تحت‌اللفظی‌اش نمی‌گوید و پدیدآورنده استعاره نیز در کاربست آن، چیزی فراتر از معنی تحت‌اللفظی نمی‌گوید» (دیویدسون، ۱۹۸۷: ۳۲)؛ برای نمونه، معنی واژه «شیر» در «آشیل شیر است» همان معنی تحت‌اللفظی «شیر» (حیوان درنده) است، نه هیچ معنی ویژه دیگر.

وی معتقد است آنچه به عنوان معنی استعاری شناخته می‌شود، در واقع کاربرد خاص واژه استعاری است، نه معنی آن: «آنچه استعاره را متمایز می‌کند، معنی نیست بلکه کاربرد است. کاربرد ویژه‌ای که زبان را در استعاره بدان اختصاص می‌دهیم، گفتن چیزی ویژه نیست و نمی‌تواند هم‌چنین باشد... زیرا استعاره فقط چیزی را می‌گوید که در ظاهرش نشان می‌دهد» (دیویدسون، ۱۹۸۷: ۴۳). بنابراین، آنچه جمله «آشیل شیر است» را به عبارتی استعاری تبدیل می‌کند، معنی غیر تحت‌اللفظی واژه «شیر» نیست بلکه کاربرد تحت‌اللفظی آن برای «آشیل» به عنوان یک انسان است و همین کاربرد است که خواننده را به سوی درک نوعی مشابهت میان «آشیل» و «شیر» هدایت می‌کند (دیویدسون، ۱۹۸۷).

دیویدسون برای توضیح این عملکرد استعاره‌ها از فعل‌هایی چون «دعوت کردن/فراخواندن»، «برانگیختن»، «واداشتن»، و «ترغیب کردن» استفاده می‌کند. به باور او، «استعاره‌ها ما را وامی‌دارند تا به جنبه‌هایی از چیزها توجه کنیم که پیش‌تر به آن‌ها توجه نمی‌کردیم... استعاره با ساخت بیانی تحت‌اللفظی که بینشی را الهام می‌کند یا آن را برمی‌انگیزد، ما را وامی‌دارد تا چیزی را به عنوان چیز دیگری ببینیم» (دیویدسون، ۱۹۸۷: ۴۶-۴۷). این سخنان یادآور گفتهٔ ارسطو است که: «یک استعارهٔ خوب مستلزم درک مستقیمی از مشابهت در چیزهای ناهمانند است» (ارسطو، فن شعر، ۱۹۲۴، ۱: ۱۴۵۹a).

چنان‌که دیده می‌شود، نظریه‌های مکس بلک و دیویدسون آشکارا در گسست کامل با نظریهٔ تشبیه کوتاه‌شده قرار دارند. بنا بر آموزه‌های این دو نظریه نیازی نیست (و نباید) که برای توضیح معنی استعاره به نموده‌های دیگر زبانی چون تشبیه متوسل شد بلکه اساساً باید مسیری یکسر جدا را در پیش گرفت.

۴. نتیجه‌گیری

با مقایسهٔ رویکرد زبان‌شناسی عربی و زبان‌شناسی معاصر غربی به «تشبیه کوتاه‌شده» و با نگاه به سه نظریهٔ سکاکی، مکس بلک و دیویدسون می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

□ هر دو جریان زبان‌شناسی یادشده هم در شیوهٔ طرح تشبیه کوتاه‌شده و هم در انتقادهایی که بر آن دارند، راه و روشی یکسان را در پیش گرفته‌اند. این یکسانی نشان‌دهندهٔ آن است که زبان‌شناسان این دو حوزه تحت تأثیر سخنان ارسطو، دست‌کم در بازه‌ای از زمان، درک

یکسانی از ماهیت معنی استعاری داشته‌اند اما هر دو پس از مدتی به نارسایی‌های این رویکرد پی برده، به نظریه‌پردازی‌های جدید روی آوردند.

□ مهم‌ترین اشکال تشبیه کوتاه‌شده همسان‌پنداری ماهیت معنی استعاره و تشبیه و فروکاست معنی استعاره به معنی ساده و در دسترس تشبیه است. در واقع، هر سه نظریه یادشده به نوعی کوشیده‌اند تا از استعاره تصویری کامل‌تر، شگفت‌تر و پیچیده‌تر از یک تشبیه کوتاه‌شده ترسیم کنند.

□ شاید بتوان به دلیل سادگی «تشبیه کوتاه‌شده» از آن برای اهداف آموزشی استفاده کرد اما بی‌گمان نمی‌توان از آن در شکل سنتی‌اش برای تحلیل معناشناختی استعاره بهره برد.

□ رویکرد سکاکی به «تشبیه کوتاه‌شده» با رویکرد مکس بلک و دیویدسون به این نظریه متفاوت است: سکاکی با وجود اشکال‌های «تشبیه کوتاه‌شده» هرگز از آن دست نمی‌کشد بلکه می‌کوشد با ارائه تحلیلی معناشناختی از روند حذف ارکان تشبیه، نظریه جدیدی از آن بیرون آورد؛ از این رو، می‌توان نظریه وی را خوانشی نو از تشبیه کوتاه‌شده و پیشبرد آن به شمار آورد. اما مکس بلک و دیویدسون راهی یکسر جدا از مسیر تشبیه کوتاه‌شده در پیش گرفتند؛ گویی آن‌ها به دلیل کاستی‌های فراوان این نظریه، آن را بی‌استفاده و ناکارآمد دیده، به جای تلاش برای ویرایش یا خوانش دوباره آن، درست‌تر دیده‌اند تا به نظریه‌پردازی‌های مستقل روی آورند.

کتابنامه

(۱) عربی

- ابن اثیر، ضیاءالدين نصرالله بن محمد (۱۴۲۰)، *المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر*، المحقق: محمد محي الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصرية للطباعة والنشر.
- ابن معتز، ابوالعباس عبدالله بن محمد (۱۹۶۱)، *ديوان ابن المعتز*، بيروت، دار صادر.
- جرجاني، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۹۹۲)، *دلالت الإعجاز*، المحقق: محمود محمد شاكر. القاهرة، مطبعة المدني، وجدة، دار المدني.
- جرجاني، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۲۰۰۱)، *أسرار البلاغة*، المحقق: عبدالحميد هندواي، بيروت، دار الكتب العلمية.
- خطيب قزويني، محمد بن عبدالرحمن (۱۹۹۸)، *الإيضاح في علوم البلاغة*، بيروت، دار إحياء العلوم.
- زمانی، ابوالحسن علی بن عیسی (۱۹۷۶)، *النكت في إعجاز القرآن* (مطبوع ضمن: ثلاث رسائل في إعجاز القرآن. سلسلة: ذخائر العرب، الرقم ۱۶)، المحقق: محمد خلف الله، ومحمد زغلول سلام، مصر، دار المعارف.
- سبكي، احمد بن علی (۲۰۰۳)، *عروس الأفراح في شرح تلخيص المفتاح*، المحقق: الدكتور عبد الحميد هندواي، بيروت، المكتبة العصرية للطباعة والنشر.
- سكاكي، ابوعقوب يوسف بن ابى بكر (۱۹۸۷)، *مفتاح العلوم*، ضبطه وكتب هوامشه وعلق عليه: نعيم زرزور، بيروت، دار الكتب العلمية.
- سمرقندی، علاءالدين محمد بن احمد (۱۹۸۴)، *ميزان الأصول في نتائج العقول*، حققه وعلق عليه: محمد زكي عبدالبر، قطر، مطابع الدوحة الحديثة.
- فاضلي، محمد (۱۳۸۸)، *دراسة ونقد في مسائل بلاغية هامة*، تهران: سمت.
- نابغه ذيباني، زياد بن معاوية (۱۹۹۱)، *ديوان النابغة الذبياني*، شرح وتعليق: حنا نصر الحيتي، بيروت، دار الكتاب العربي.

(۲) انگلیسی

- Aristotle. (1924) *De Poetica*. In: The Works of Aristotle. vol. 11. Translated by: W. D. Ross, Oxford: The Clarendon Press.
- Aristotle. (1924) *Rhetorica*. In: The Works of Aristotle. vol. 11. Translated by: W. D. Ross, Oxford: The Clarendon Press.
- Audi, Robert (ed.) (1999) *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. United Kingdom: Cambridge University Press.
- Black, Max. (1955) "Metaphor". In: *Aristotelian Society*. New Series. Vol. 55, pp. 273-294.
- Black, Max. (1977) "More about metaphor". In: *Dialectica*. Vol. 31, No. 3/4, pp. 431-457.
- Davidson, Donald. (1978) "What metaphors mean". In: *Critical Inquiry*. vol. 5, No. 1: Special issue on Metaphor. The University of Chicago press: 31-47.
- Goodman, Nelson. (1968) *Language of Art. An Approach to a theory of Symbols*. United States of America: The Bobbs-Merrill Company, Inc.

- Martinich, A. P. (1998) "Metaphor". In: **Routledge Encyclopedia of Philosophy**. Version 1. 0. London/New York: Routledge.
- Novokhatko, Anna. (2014) **Encyclopedia of Ancient Greek Language and Linguistics**. General Editor: Georgios K. Giannakis. Vol. 2: G-O. Leiden/Boston: Brill.
- Richards, I. A. (1936) **The Philosophy of Rhetoric**. London/New York: Oxford University Press.
- Searle, John R. (1993) "Metaphor". In: Andrew Ortony (ed.) **Metaphor and Thought**. New York: Cambridge University Press.
- Webster, Noah. (1907) **Webster's International Dictionary of the English Language**. The supervision of Noah Porter. London: George Bell & Sons.

دراسة نظرية التشبيه الملخص وعلاقتها

بالنظريات الجديدة للاستعارة

(ثلاث نظريات للسكاكي، مكس بلك، وديفيدسون نموذجاً)

أمير صالح معصومي^١، سيد محمدرضا ابن الرسول^{٢*}، محمد خاقاني^٣، عادل رفيعي^٤

١. طالب الدكتوراة في اللغة العربية وآدابها بجامعة اصفهان

٢. أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة اصفهان

٣. أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة اصفهان

٤. أستاذ مساعد في قسم الألسنيات بجامعة اصفهان

الملخص

نظرية التشبيه الملخص هي أقدم وأشهر وجهة نظر لمعنى الاستعارة. هذه النظرية تعرف الاستعارة كظاهرة مشتقة من عملية تقصير التشبيه، وتُقارن معناها بمعنى التشبيه. هذه النظرية تمّ قبولها في اللسانيات العربية. الإسلامية واللسانيات اليونانية. الرومانية لفترة طويلة حتى واجهت نظريات جديدة وانتقادات عديدة. لم تكن طريقة تعامل هذه النظريات والانتقادات مع "التشبيه الملخص" على مستوى واحد حيث إن بعضها اتخذت طريقة مختلفة تماماً عن طريقها، في حين أن البعض الآخر طوّرها واستخدمها ضمن فحواها. تحاول هذه المقالة بياناً عيوب النظرية المبحوث عنها مستخدمةً المنهج الوصفي. التحليلي، وهكذا دراسةً نوعين مختلفين من التعامل معها. ويبدو أن هذه النظرية لا يمكن أن تعطي التحليل المناسب للمعنى المدهش والفخم للاستعارة، فيجب إما نقلها إلى مستوى أعلى، أو طرحها جانباً واختيار وجهات نظر أخرى بدلاً منها.

الكلمات الرئيسية: الاستعارة؛ التشبيه الملخص؛ السكاكي؛ مكس بلك؛ دونالد ديفيدسون.